

متن پرسش

با سلام و خدا قوت به استاد عزیز: خدا خیرتون بده که برای مردم وقت می گذارید. و اما سوالات: ۱. در رابطه با پدیده ی ناشناخته ی عشق سوال داشتم که ماهیتش چیه و چرا به وجود میاد و چطوری میشه از عشق مجازی به عشق حقیقی رسید. ۲. راجع به مطالبی که عرفای قدیم راجع به تفاوت سالک و مجذوب گفتند چطوری انسان استعداد تحت جذبه ی خدا قرار گرفتن رو پیدا میکنه؟ ۳. در بسیاری جاها خوندم که عشق مرد به مرد از عشق به ناهمجنس پاک تر و روحانی تره چون مسائل شهوانی و جسمانی کمتر توش دخیله. مثلاً فیلسوفان مشهور یونانی در این رابطه مطالبی دارند صوفیان قدیم ما همچین اعتقاداتی داشتند و با عرفای ما حیرت در روی خوبان و پسر بچه ی باده فروش و اینها رو لفظاً و عملاً داشتند. که به المجاز قنطره الحقیقه اشاره می کنند که خودتون بهتر میدونید. یا در رابطه با عشق به حسان الوجوه فصلی در کتاب اسفار وجود دارد و عملی فطری و غیر شهوانی دانسته شده. می خواستم نظر شما را در رابطه با این مساله بدونم. نظری مفصل که همه ی جوانب و ابعاد قضیه را پاسخ دهد. و چطوری میشه از عشق مجازی به عشق حقیقی رسید و عرفا چه جوری می رسیدند؟ خیلی ممنون از وقتی که برای خدا می گذارید. خدا خیرتون بده. یا علی

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- انسان در ذات خود عین فقر نسبت به حضرت حق است و این نیاز درونی به کمالات حق، همان عشق حقیقی است و اگر محبت به کمالات غیر حق ما را متوجهی محبت به حق بکند، آن عشق مجازی منجر به عشق حقیقی می شود و این هیچ ربطی به امیال جنسی ندارد. ۲- این دست خود انسان نیست که مجذوب سالک باشد بلکه هرکس باید سعی کند سالک مجذوب گردد و این با رفع حجاب بین خود و خدا صورت می گیرد و موجب می شود آن فقر ذاتی با نظر به حضرت حق به صحنه آید ۳- در این رابطه شرحی بر غزل شماره ی ۲۴ جناب حافظ شده است که عیناً ارسال می شود. موفق باشید **بسم الله الرحمن الرحيم**

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست

جناب حافظ در این غزل از شهود مثالی خود گزارش می‌دهد که چگونه در مسیر سلوک در نیمه شبی با صورت مثالی حقایق معنوی روبه‌رو می‌شود به همان صورتی که قرآن خبر می‌دهد که مقربان درگاه حق در جنات نعیم با حور عین روبه‌رو می‌شوند. می‌فرماید: «وَ حُورٌ عِینٌ، كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» (واقعه/۲۲ و ۲۳). و برای آن‌ها حور عینی هست مانند مروارید دست‌نخورده.

همان‌طور که حقایق دارای نحوه‌ای از وجود معنوی در عالم قلب هستند، چنان‌چه آن حقایق از بالا در مرتبه‌ی خیال انسان نزول کنند، به زیباترین شکل ظاهر می‌شوند و در زیر سایه‌ی اسم لطیف حضرت حق برای سالک ظهور می‌نمایند و حافظ آن صورت مثالی را که برایش ظهور کرده، این‌طور گزارش می‌کند که دارای زلفی آشفته و چهره‌ای عرق‌کرده و لب خندان و مست و پیراهن چاک و غزل‌خوان و صراحی به‌دست بوده است.

نرگس‌اش عربده‌جوی و لب‌اش افسوس‌کنان نیم شب دوش به بالین من آمد، بنشست

آن صورت مثالی که جلوه‌ی جواب حضرت حق به سالک است، در موطن خیال، در حالی که چشم‌اش عربده‌جوی بود و از لبانش سخنی به گوش می‌رسید که حکایت از افسوس او داشت نیمه شب به بالین او می‌آید و می‌نشیند و چنین می‌گوید:

سر فرا گوش من آورد به آواز حزین گفت ای عاشقِ دیرینه‌ی من، خوابت هست؟

سر در گوش حافظ می‌گذارد و با صدایی غم‌انگیز به او عتاب می‌کند که ای عاشق دیرینه! در این نیمه شب برای عاشق دیرینه، جایی برای خوابیدن هست؟ در حالی که خداوند شرایطی برایت فراهم کرده تا در منزل عشق از معشوق، صراحی شوق عشق بگیری و در نجوای با او آتش عشق را صدچندان کنی. برخیز که باده‌ی محبت حق با صورتی بس جذاب به سوی تو آمده.

عاشقی را که چنین باده‌ی شب‌گیر دهند کافر عشق بود گر نشود باده‌پرست

آن صورت مثالی با همان لبان افسوس‌کنان می‌گوید: عاشقی را که در شب‌هنگام چنین باده‌ای نصیب شود، اگر با تمام وجود دل را به او نسپارد و با تمام جان آن را ننوشد و باده‌پرستی نکند، حقیقتاً کافر عشق است و از عشق چیزی نمی‌داند مگر ادعای عاشقی. زیرا وقتی با نفحات الهی که جانش را از محبت حق سیراب می‌کند روبه‌رو می‌شود، ناشیانه به چیز دیگری نظر می‌اندازد و خود را در معرض آن نسیم جان‌فزا قرار نمی‌دهد.

برو ای زاهد و بر دُرْدکشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

جناب حافظ در توصیف دل سپردن به تجلیات الهی در ساحت قلب و خیال، به زاهدی که هنوز در قالب عبادت مانده و به قلب عبادات نرسیده تذکر می‌دهد که چون متوجه حالات روحانی سالکان نمی‌شود به آن‌ها خرده می‌گیرد که این چه سخنانی است بر زبان می‌آورید و سخن از شهودی می‌گویید که به معشوقه‌های زمینی شبیه است. حافظ در جواب او می‌گوید این نوع رویارویی با حقیقت از جنس همان رویارویی است که همه‌ی ما در روز الست با حضرت ربّ داشتیم و آن‌چنان آن جلوه زیبا و همه‌جانبه و جان‌افزا بود که چون حضرت ربّ ندا داد: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (اعراف/۱۷۲) آیا من پروردگار شما نیستم تا همه‌ی ابعاد شما را به ثمر برسانم و شما با مقصد قراردادن من به رستگاری برسید؟ همه گفتیم: «بلی شَهِدْنَا» تو همانی که می‌گویی و ما می‌بینیم که چنین است. آری! موضوع رؤیت محبوب در میان بوده و زاهد بر دردکشانی که به بنیادین مراتب توحید نظر دارند، بی‌دلیل خرده می‌گیرد.

آن‌چه او ریخت به پیمانه‌ی ما نوشیدیم اگر از خمر بهشت است و گر باده‌ی مست

ما در رویارویی با حضرت حق و نظر به تجلیات او در هر صورت و جمالی، تنها آن چیزی را در منظر خود داریم که حضرت ربّ در روز الست در پیمانه‌ی ما انسان‌ها ریخته، حال چه آن در صورت مثالی و ملکوتی جلوه کند و نیمه شب از عالم بالا در خیال ما ظهور نماید و چه صورت‌های زیبای عالم عین باشد. در هر حال سالک در هر منظری جمال ربّ خود را می‌بیند و شراب ربوبیت حق را که در پیمانه‌ی جانس ریخته می‌نوشد. چرا که انسان در مسیر سلوک به جایی می‌رسد که در هر مظهری حق را و صورت ربوبیت و زیبایی‌های او را به تماشا می‌نشیند و دل به آن می‌سپارد.

خنده‌ی جام می و زلف گره‌گیر نگار ای بسا توبه که چون توبه‌ی حافظ بشکست

حال وقتی در مسیر سلوک، تجلیات الهی تا این‌جاها سالک را در بر بگیرد که از یک طرف جام می ربانی با شفاف‌ترین تجلیات قلب او را به شعف آورد و از طرف دیگر انوار الهی تا مرتبه‌ی خیال سالک به زیباترین شکل و با زلفی مجعد ظهور نماید، چه جای نظر نکردن است و مشغول قالب عبادات ماندن و نظر به باطن آن‌ها که بدین شکل ظهور کرده، نبودن؟ اگر حافظ هم باشد که «قرآن ز بر بخواند با چارده روایت» توبه‌ی متوقف‌شدن در ظاهر دین را می‌شکند و زندگی عاشقانه را شروع می‌کند به همان معنایی که مولوی در وصف آن می‌گوید: «عشق آن شعله است کو چون بر فروخت / هرکه جز معشوق، باقی جمله سوخت» و یا حافظ که می‌گوید: «عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ / قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت». از آن جایی که عشق در تعین معشوق شعله‌ور می‌شود، جناب حافظ در این غزل قصه‌ی عشق شعله‌ور شده‌ی خود را در تعین معشوق به ما گزارش می‌دهد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

در رابطه با تمثّل جلوه‌های زیبای ملکوتی، مرحوم آیت الله حسینی تهرانی از قول علامه

طباطبایی «رحمة الله عليهما» نقل می‌کنند:

«علامه طباطبایی به معنویات، زیارت عاشورا و مداومت بر گفتن اذکار، توجه بسیاری داشت و می‌فرمود: استاد ما آیت‌الله قاضی فرموده‌اند: ذکر را که به شما یاد داده‌ام، تعداد خاصی باید گفته شود تا خاصیت ویژه‌اش برای شما آشکار شود، لذا در وسط اذکار سعی کنید آنقدر توجه داشته باشید که چیزی شما را به خود مشغول نکند و الا آن ذکر اثر خود را از دست خواهد داد!

علامه طباطبایی در این باره به داستان ذکرگفتن خود اشاره کرد و گفت: روزی مشغول گفتن ذکر بودم که باید چند هزار مرتبه گفته می‌شد و از این رو، چند ساعت وقت لازم داشتم. اتاق را خلوت کرده و شرایط را طوری فراهم کردم تا کسی به آنجا نیاید و من بتوانم آن ذکر را به تعداد مشخصی بگویم. مشغول گفتن ذکر بودم که احساس کردم آثار این ذکر، کم‌کم بر من هویدا می‌شود. ناگهان یک لحظه دیدم که از جانب راست من فرشته‌ای با جامی از آب بهشتی ظاهر شد و عرض کرد این یک جام بهشتی برای شماست آن را برای شما آورده‌ام تا میل کنید.

علامه طباطبایی در ادامه فرمودند: چون استاد ما آیت‌الله قاضی، به ما فرموده بودند که وسط ذکر، به چیزی غیر از یاد خدا مشغول نشوید از این رو من هم به این فرشته، اعتنا نکردم! ملک می‌گفت: من فرشته‌ام و آب سلسبیل بهشتی برایت آورده‌ام از دست من بگیر و آن را بنوش.

آیت‌الله طباطبایی به آن ملک اعتنایی نکرد و لذا ملک که این صحنه را دید رفت عقب و از سمت چپ ایشان، ظاهر شد باز همان سخنان را تکرار کرد و علامه طباطبایی نیز این بار هم کوچکترین توجهی به آن فرشته نکرد تا این‌که سقف شکافته شد و آن فرشته بالا رفت.

علامه طباطبایی فرمودند: در این هنگام، حالی برای من پیش آمد اما باز هم ذکر را قطع نکرده و بر آن مداومت کردم تا اینکه ذکر به پایان رسید.»

البته این به اصطلاح فرشته، از آن نوعی نیست که جناب حافظ آن را ملاقات کرده است زیرا همان‌طور که استاد ایشان متذکر شده است اگر علامه به آن مشغول می‌شد از مراتب عالی‌تر محروم می‌گشت. ولی چون نظر قلب و جان خود را به مقامات و مراتب بالاتر معطوف نمود و با عالم بالاتر از مقام خیال آشنا گردید، در آخر عمر آن فرشته باز به سراغ او آمد ولی نه به آن شکل که نسبت به عالم اعلای حجاب او گردد، بلکه در عین نظر به عالم اعلای، خیال او را به نور تجلی انوار الهی به صورت خیالی تغذیه نمود و فرشته‌ای که با جناب حافظ ملاقات می‌کند از نوع اخیر است.

جناب شیخ بهایی به عنوان عارفی که سعی دارد در معاشقه‌ی با حضرت محبوب، مظاهر جلوه‌ی جمیل او را درست بنگرد؛ این‌طور سخن سر می‌دهد که:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال	نه از او کیفیتی حاصل، نه حال
طبع را افسردگی بخشد مدام	مولوی باور ندارد این کلام
وه! چه خوش می‌گفت در راه حجاز	آن عرب، شعری به آهنگ حجاز:
کل من لم یعشق الوجه الحسن	قرب الجل الیه و الرسن
یعنی: «آن کس را که نبود عشق یار	بهر او پالان و افساری بیار»
گر کسی گوید که: از عمرت همین	هفت روزی مانده، وان گردد یقین
تو در این یک هفته، مشغول کدام	علم خواهی گشت، ای مرد تمام؟
فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم	هندسه یا رمل یا اعداد شوم
علم نبود غیر علم عاشقی	مابقی تلبیس ابلیس شقی
علم فقه و علم تفسیر و حدیث	هست از تلبیس ابلیس خبیث
زان نگردد بر تو هرگز کشف راز	گر بود شاگرد تو صد فخر راز
هر که نبود مبتلای ماهرو	اسم او از لوح انسانی بشو
سینه خالی ز مهر گلرخان	کهنه انبانی بود پر استخوان
سینه، گر خالی ز معشوقی بود	سینه نبود، کهنه صندوقی بود
چند و چند از حکمت یونانیان؟	حکمت ایمانیان را هم بدان
چند زین فقه و کلام بی‌اصول	مغز را خالی کنی، ای بوالفضول
صرف شد عمرت به بحث نحو و صرف	از اصول عشق هم خوان یک دو حرف
دل منور کن به انوار جلی	چند باشی کاسه لیس بوعلی؟
سرور عالم، شه دنیا و دین	سؤر مؤمن را شفا گفت ای حزین
سؤر [1] رسطالیس و سؤر بوعلی	کی شفا گفته نبی منجلی؟

حضرت آیت الله جوادی در بیست و یکمین جلسه‌ی بحث‌شان در مورد «نکاح» در تاریخ ۲۵ آبان‌ماه سال ۱۳۹۴ نکته‌ای در رابطه با لذت فرشته‌خویی می‌فرمایند که در فهم سخنان امثال حافظ می‌تواند راه‌گشا باشد. می‌فرمایند:

«یک بیانی درباره نگاه به «حِسَانُ الْوُجُوهِ» است که در روایات ما هست که «أُطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوُجُوهِ»؛ مشورت کنید با «حِسَانُ الْوُجُوهِ»، ذات اقدس الهی به اینها عنایت کرده، به اینها زیبایی داده، فکر خوب هم آن‌جاست، عطای خوب هم آن‌جاست، همت بلند هم آن‌جاست، این روایات کم نیست؛ ولی بین لذت از نگاه «حِسَانُ الْوُجُوهِ» که لذت محمود و ممدوح و فرشته‌خویی است، از لذتی که فقیه بحث می‌کند، بین آسمان و زمین فرق است! آدم باید بفهمد و قدرت کنترل داشته باشد آن طوری که از گُل لذت می‌برد، از تابلو لذت می‌برد، از یک خط زیبا لذت می‌برد، از یک فرش دستباف زیبا لذت می‌برد، از یک کاشی‌کاری و معرّق لذت می‌برد، آن طور از یک مرد زیبا یا زن زیبا لذت می‌برد؛ بین این لذت با لذت حیوانی، بین آسمان و زمین فرق است! یک پسر زیبا که مادر وقتی او را نگاه می‌کند، گذشته از این که فرزند اوست لذت می‌برد؛ یک دختر زیبا که پدر وقتی به او نگاه می‌کند لذت می‌برد، این لذت غیر از آن است که نامحرم را دارد نگاه می‌کند. آدم نتواند بین انسانیت و حیوانیت فرق بگذارد، همین‌طور درمی‌آید. یک پسر زیبا، مادر وقتی او را نگاه می‌کند با بچه‌های دیگر یقیناً فرق می‌کند، لذت می‌برد، خیلی خوشش می‌آید و مدام او را می‌بوسد؛ یک دختر زیبا وقتی پدر، او را نگاه می‌کند، لذت می‌برد، این لذت، لذت فرشته‌خویی است، چکار به لذت فقهی دارد؟! اگر شیخ انصاری فرق می‌گذاشت، این‌طور فتوا نمی‌داد. مرحوم صاحب جواهر عبارتش را آن روزهای قبل خواندیم، گفت این جان‌کندن می‌خواهد تا آدم بین این دو فرق بگذارد، گرچه مقدورش نبود که این‌طور تحلیل کند، گفت این جزء مکائد نفس است؛ اما حالا راهش چیست؟ مرزش چیست؟ این را مشخص نکرد.

بنابراین اگر کسی بداند که لذت حیوانی دامنگیر او می‌شود یا نداند؛ ولی در اثناء، لذت حیوانی دامنگیر او می‌شود، فوراً باید چشمش را بپوشاند! این جهنم است. اگر کسی فرشته است، می‌فهمد آن طوری که مادر از پسر زیبا لذت می‌برد، پدر از دختر زیبا لذت می‌برد، مثل یک تابلو فرش، آن‌طور است، بلکه عیب ندارد، ده بار هم نگاه کند عیب ندارد، چون یک فرشته‌ای است دارد نگاه می‌کند، مگر هیچ احتمال حرمت می‌دهید. پسر خیلی زیباست مثل یوسف است، مادر از نگاه به چنین پسری لذت می‌برد، ده بار هم نگاه کند مشکلی ندارد، این لذت، لذت محرم نیست، لذت حیوانی نیست که حرام باشد. او [مرحوم جواهر] درست است که در فقه خیلی ماهر و هنرمند است، اگر این فرق را می‌دانست هرگز این‌طور فتوا نمی‌داد.

در کتاب‌های عقلی بین آن لذت حیوانی با لذت انسانی فرق گذاشتند، این لذت انسانی را از مراحل کمال دانستند که انسان از صدای خوب لذت می‌برد، از منظره‌ی خوب لذت می‌برد. دین از بالا تا پایین، از پایین تا بالای آن باید با زیبایی همراه باشد. آن روزها که بلندگو نبود، بلکه مآذنه بود، وقتی می‌رفت بالای مآذنه و اذان می‌گفت می‌گفتند مستحب است که مؤذن «صیّت» باشد؛ یعنی خوش صوت باشد، آهنگ داشته باشد، دستش را روی گوشش بگذارد و اذان بگوید. در محراب هم، اگر چند نفر امام جماعت بودند «عِنْدَ التَّشَاحِ» آنکه زیباتر است جلو بیافتد، این را که خواندید در کتاب‌های فقهی، حالا اقدمین در دسترس شما نیست؛ ولی شرایع که در دسترس شما هست! محقق در متن شرایع در بحث تَشَاحِ ائمه جماعت دارد، آفقه بودن، اقرأ بودن، اُسُن بودن و بعد کم‌کم نوبت به «أصبح وجهین» می‌رسد؛ آنکه زیباتر است؛ بعد از محقق، شهید در شرح لمعه فتوا داده و در مسالک این را باز کرده؛ در شرح لمعه «أصبح وجهین» است، مسالک که بازتر و مشروح‌تر سخن می‌گوید «أصبح وجهین» است و همچنین محققین بعدی. اگر کسی نتواند بین این صَبَاحَت و زیبایی امام جماعت فرق بگذارد با این بحث فقهی، همین مشکل شیخ انصاری را پیدا می‌کند. کسی نتواند بین نگاه فرشته ایی و نگاه حیوانی فرق بگذارد، همین مشکل ایشان را پیدا می‌کند. بحثی که در فقه است، بحث نگاه حیوانی است؛ آن بحثی که در کتاب‌های عقلی و علوم عقلی است یا در مسئله صَبَاحَتِ وجه امام جماعت است آن یک فرشته خویی است، آن چکار به این دارد؟ آن لذت کجا، این لذت کجا؟! بله، اگر پسر زیبایی باشد و مادر از دیدن او لذت می‌برد، آن‌طور لذت را اگر زن‌های دیگر ببرند، بله عیب ندارد، مردهای دیگر ببرند عیب ندارد. یک دختر زیبایی است که پدر وقتی او را نگاه می‌کند لذت می‌برد، آن‌طور نگاه را زن‌های دیگر به مردهای دیگر بکنند، مثل تابلوی زیبا، آن اصلاً بحث فقهی نیست، بلکه در فقه اوسط و اکبر مطرح است، این کار در کتاب‌های عقلی شده است.

غالب حکما در این زمینه یا رساله مستقل نوشتند یا در اثنای کتاب مطرح کردند. مرحوم بوعلی یک رساله مستقلی در عشق طُرْفَاء و فِتْیَان نوشته است. مرحوم صدر المتألهین در جلد هفت اسفار عشق طُرْفَاء و فِتْیَان را بیان کرده است. آنهایی که فلسفی حرف می‌زدند؛ ولی فقهی فکر می‌کردند بر این بزرگواریها اشکال کردند که نگاه به طُرْفَاء که شرعاً حلال نیست، اینکه نگاه حیوانی ندارد، بحث حیوانی ندارد. اگر فلسفی حرف می‌زنید، فلسفی فکر کنید؛ عقلی حرف می‌زنید، عقلی فکر کنید، نه عقلی حرف بزنید و نقلی فکر کنید!

.... مرحوم کلینی «عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَمْرِو بْنِ جَمَيْعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)» نقل می‌کند که: «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه و آله و سلم) أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا

أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ»، این خصوصیت عشق است هر کسی عاشق شد همین است؛ وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) از پیغمبر (صلي الله عليه وآله وسلم) نقل کرد که افضل مردم کسی است که به عبادت، عشق بورزد؛ بعضی عبادت را تکلیف می دانند، یک ابن طاووس (رضوان الله علیه) می خواهد که عبادت را تشریف بداند، این جشن تشریف از ایشان است، این سنت حسنه را ایشان گذاشته است. ایشان از عده ای دعوت کرده به عنوان شرکت در جشن که در این مراسم شرکت کنید، به ابن طاووس گفتند که میلاد کسی نیست، این جشن به چه مناسبتی است؟! گفت: جشن تشریف من است نه تکلیف، من به شکرانه اینکه مردم، تا دیروز لایق نبودم که خدای سبحان به من خطاب بکند و بگوید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» یا «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» و مانند آن، امروز به این حد رسیدم که ذات اقدس الهی مرا مخاطب قرار داده و من مشرف به حکم الهی شدم، چیزی بر من واجب کرده و از من خواست، به شکرانه این تشریف من دارم جشن می گیرم؛ از آن به بعد دیگر جشن تشریف به برکت تلاش امام (رضوان الله تعالی علیه) و خون‌های پاک شهداء در ایران هم رواج پیدا کرد، این سنت را ابن طاووس گذاشته است، این می شود جشن تشریف. او به نماز عشق می ورزد و دوست دارد نماز را، به روزه عشق می ورزد، وجود مبارک پیغمبر بی صبرانه منتظر بود که چه وقت آفتاب از دایره نصف النهار خارج می شود تا نمازشان را شروع کنند؛ مثل اینکه آدم برادرش را دوست دارد و مدت‌ها او را ندید چقدر به او علاقمند است، این نماز برای آنها این طور بوده است، روزه برای آنها آن طور بوده است. حضرت طبق این روایت می فرماید که افضل مردم کسی است که به عبادت عشق بورزد، عبادت را تشریف بداند نه تکلیف و با آن معانقه کند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا»، «عَانَقَ»؛ یعنی عُنُقَ به عُنُقَ، اینکه می بینید بعضی‌ها معانقه می کنند؛ یعنی گردن به گردن، این را می گویند معانقه، «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا»، به این فکر نیست که چه چیزی دارد و چه چیزی ندارد، فقط منتظر این است که ظهر شود به نماز مشغول باشد، او عاشق نماز است. «فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ»، او به این فکر نیست که دارد یا ندارد، نماز دوستش است، روزه دوستش است، حج و عمره دوستش است.

شما در بیانات وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) قبل از جریان کربلا که از حضرت صفین برمی گشت، بیست سال قبل از جریان کربلا، وجود مبارک حضرت از اسب پیاده شد با دستان مبارکشان اشاره کردند «هاهنا هاهنا هاهنا»؛ همین جاست، همین جاست، مقداری خاک گرفتند بو کردند، دو رکعت نماز خواندند، عرض کردند یا امیر المؤمنین چیست؟ فرمود: «هَاهُنَا مَصَارِعُ عُشَّاقٍ» یک عده عاشقان این جا سر بریده می شوند. این عشق چکار به کار حیوانی دارد؟ این چکار به لذت حیوانی دارد؟ آنکه در فلسفه رساله جدایی نوشته به نام مرحوم بوعلی با این عشق کار دارد، آن عشقی که مرحوم صدر المتألهین در جلد هفت اسفار آورد با

این عشق کار دارد؛ منتها این عشق از جمادات شروع می شود، از حیوانات شروع می شود، از انسان ها شروع می شود تا به «افضل الناس»، یک روح لطیفی می خواهد.

شما ببینید بعضی ها وقتی این خط زیبا را دیدند متحیرانه نگاه می کنند، این یک روح لطیف می خواهد، یا شعر لطیفی را شنیدند متحیرانه گوش می دهند، یا یک آهنگ خوبی را که دیدند متحیرانه گوش می دهند، این نشانه آن لطافت روح است این چکار به آن امر حیوانی دارد؟ این همان است که «أدق من الشعر» است، این کاری است که از شیخ انصاری ساخته نیست؛ لذا خیال کرده که آن روایاتی که می گوید شما «اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه» با این بحث فقهی یکی است، آنکه صاحب جواهر می گوید حرام است، شما هم باید بگویید حرام است یا لااقل احتیاط وجوبی کنید. آدم می داند که وقتی نگاه به این پسر یا به این دختر بکند، لذت پیدا می شود باید پرهیز کنید! یا در اثنای نگاه لذت پیدا شده فوراً باید چشم بپوشاند! آن نگاهی که در تابلو فرش یا خط زیبا پیدا می شود، بله آن از بحث فقهی بیرون است، آن کار حیوانی نیست، آن که لذت حیوانی نیست، لذت غریزی نیست. آن را مرحوم صاحب جواهر شنیده و گفته این جزء مکائد نفس است، خیر، آن چه که شنیدی درست است جزء مکائد نفس نیست.

شما می بینید وقتی که تابلو فرش دارد یا خط زیبا دارد، بعضی ها مرتب از راه دور می آیند تا این خط زیبا را تماشا کنند، بعضی ها هم از کنارش رد می شوند و بی تفاوت هستند. اینکه سعدی می گوید: «کز طبع و جانوری» برای اینکه شتر از آهنگ خوب لذت می برد؛ اما تو از زنگ لذت نمی ببری «کز طبع و جانوری». غزالی در احیاء العلوم نقل می کند که یکی از این بزرگان در بادیه وارد خیمه و چادر بعضی از این چادر نشین ها شدند و دیدند یک جوانی آن جا بسته است و آن جوان تا این بزرگوار را دید نگاه توقع آمیزی هم داشت که شما وسیله شوید مرا آزاد کنند، یا یک چنین نگاهی نداشت؛ ولی این بزرگوار وقتی وارد خیمه اینها شد، دید یک جوانی بسته است، سؤال کرد این کیست؟ چرا بسته است؟! گفتند این به ما خیلی آسیب رسانده چند تا از شترهای ما را از بین برده است، گفت چطور؟ گفتند این ساربان ما بود، ما این شترها را می فرستیم به راه دور برای حمل و نقل کالای تجاری تا این کالاها را در این منطقه بیاورند، او کالاها را بارها کرده روی دوش این شترها و برای اینکه زودتر بیایند، رقصان بیایند، شروع کرد به خُدی خواندن - خُدی آن جداء آن طوری است که ساربان ها با آهنگ مخصوص می خوانند که شترها به وجد می آیند با سرعت حرکت می کنند - گفتند او خوش آهنگ است، طرزی با آهنگش این شترها را به سرعت آورد که اینها در کوتاه ترین مدت اصلاً احساس نمی کردند زیر بار سنگین اند، همین که آمدند دیگر از پا درآمدند و خیلی هایشان مُردند، او به ما آسیب رسانده است، این را غزالی در احیاء العلوم در بحث سماع نقل می کند. بعضی ها منتظرند که

صدای اذان مرحوم مؤذن زاده اردبیلی را بشوند، بعضی برایشان بی تفاوت است، این به لطافت روح برمی گردد. اگر یک چنین نگاهی و یک چنین لذتی برای کسی پیدا شد که معادل با لذت پدر هست از پسر زیبایی خود؛ معادل لذت مادر است از پسر زیبایی خود، بله آن عیب ندارد، آن که بحث فقهی نیست، آنکه لذت حیوانی نیست تا شما روی آن بحث کنید. آنکه بزرگان گفتند و مرحوم صاحب جواهر نتوانست حل کند، آن را می گویند نگاه دوم و سوم، وگرنه نگاهی که نگاه حیوانی باشد حق با محقق است، حق با صاحب جواهر است، شما که می دانید چنین لذت حیوانی عارض می شود نباید نگاه کنید. پس بنابراین این «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ» این است.

مرحوم بوعلی و غالب این بزرگواران در زمینه عشق طُرْفَاء و فِتْيَان رساله نوشتند که بحث حیوانی از بحث انسانی کاملاً جداست و لذت حیوانی از لذت انسانی کاملاً جداست. رساله ای که مرحوم ابن سینا نوشتند - چند تا رساله از رساله های ایشان در این مجموعه چاپ شده است - اصل این رساله از صفحه ۳۷۳ شروع می شود به نام رساله «العشق»؛ آن وقت عشق های جمادات مشخص می شود، عشق های حیوانات مشخص می شود، عشق های انسان ها مشخص می شود، در بخش هایی که به عشق های ملکوتی و الهی می رسد مشخص می شود. فصل اول «في ذكر سريان قوة العشق في كل واحد من الهويات»؛ فصل اول این است که تمام موجودات عاشق پروردگار هستند و به امر او دارند حرکت می کنند «أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ»، این امور جمع محلی به «الف» و «لام» است، این هم صیورت است نه سیر، عاشقانه دارند متحوّل می شوند، این چکار به بحث فقهی دارد؟! این چکار به بحث حیوانی دارد؟! این که:

توحیدگوي او نه بني آدم اند و بس هر بلبلي که زمزمه بر شاخسار کرد

یک بیان لطیفی مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) دارد که فرق بین این دو کار را و این دو وصف را ایشان در شرح همان حدیث سوم ذکر می کند. مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در مرآة العقول در شرح این حدیث، جلد هشتم، صفحه ۸۴ می فرماید: «و عَشِقَ مِنْ بَابِ تَعَبٍ» است «و الاسم العشق و هو الافراط في المحبة»، «عَشِقَ»؛ یعنی «أحبها حبًا مفرطًا من حيث كونه وسيلة إلى القرب الذي هو المطلوب الحقيقي». «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ»؛ یعنی آن چنان دوست نماز است که سریعاً این نماز او را به معبودش نزدیک می کند. «و ربما يتوهم أن العشق مخصوص بمحبة الأمور الباطله فلا يستعمل في حبه سبحانه و تعالی»؛ برخی ها خیال می کنند که محبت الهی را نمی توانند عشق بگویند، این خیال درست نیست، «و ربما يتوهم أن العشق مخصوص بمحبة الامور الباطله فلا يستعمل في حبه سبحانه و تعالی و ما يتعلق به»، نمی شود گفت به قرآن عشق می ورزد، به کعبه عشق می ورزد، به ثوب عشق می ورزد؛ ولی «و هذا يدل علي خلافه»، این حدیث پیغمبر (صلي الله عليه وآله وسلم) دلالت دارد بر

خلاف این توهم. «و إن كان الأحوط عدم إطلاق الأسماء المشتقة منه علي الله سبحانه و تعالی»؛ البته «اسماء الله» توقیفی است، خیلی از اسماء است که ما تأدب می کنیم بر ذات اقدس الهی اطلاق نمی کنیم بنا بر اینکه «اسماء الله» توقیفی باشد؛ البته «وصف» به تعبیر مرحوم میرداماد از «اسم» فرق می کند؛ ما در دعا بگوییم یا فلان یا فلان این تعبّد می خواهد؛ اما خدا را وصف می کنیم می گوییم خدا «واجب الوجود» است، اینکه می گوییم خدا «واجب الوجود» است یا «علة العلل» است، نمی خواهیم بگوییم این اسم است برای او که در دعا و غیر دعا بگوییم یا «واجب الوجود» یا «علة العلل» که توقیفی است آنها؛ اما وصفش در کتابها، در گفتارها، همه می گویند خدا «واجب الوجود» است، خدا «علة العلل» است و مانند آن، وصفش عیب ندارد، بلکه اسمش مشکل دارد بنا بر احتیاط. «و إن كان الأحوط عدم إطلاق الأسماء المشتقة منه علي الله سبحانه و تعالی بل الفعل المشتق منه»؛ «عَشِقَ» «يَعْشِقُ»، اینها را هم ما درباره خدای سبحان تأدب کنیم بکار نبریم؟ بله، «عَرَفَ يَعْرِفُ» هم نمی گوییم، برای اینکه خدا عالم هست چون علیم وارد شده؛ ولی عارف درباره خدا وارد نشده است. «بل الفعل المشتق أيضا بناء علي التوقيف قيل ذكرة الحكماء في كتبهم الطبية أن العشق ضرب من المايلخولياء و الجنون و الأمراض السوداوية و قرروا في كتبهم الإلهية أنه من أعظم الكمالات و السعادة و ربما يظن أن بين الكمالين تخالفها»؛ حکماء در کتابهای طبی شان که بحث از کارهای حیوانی است، مشترکات بین انسان و دام است می گویند این محبت مفرطه، یک نحوه مایلخولیا است و جنون است، در کتابهای فلسفی این را جزء مهم ترین کمالات می دانند؛ برخیها خیال کردند بین این دو مطلبی که حکماء گفتند تهافت هست. «و ربما يظن أن بين الكلامين تخالفا و هو من بار الظنون فإن المذموم هو العشق الجسماني الحيواني الشهواني» که در فقه گفتند این کار حرام است، «و الممدوح هو الروحاني الإنساني النفساني» که در فلسفه مطرح است، «و الاول يزول و يفني بمجرد الوصال»؛ همین که برخورد کردند و چند لحظه با هم بودند دیگر از بین می رود، «و الثاني يبقي و يستمر أبد الآباد و علي كل حال»، این اولین فرقتشان است.

بنابراین این جمله «علي ما أصبح» «أي علي أي حال دخل في الصباح»، این دیگر جمله بعدی است که نقشی ندارد. غرض این است که آنکه محل بحث فقهی است، حق با صاحب جواهر است؛ اینکه مرحوم شیخ انصاری می فرماید که عیب ندارد و کف نظر واجب نیست، برای اینکه ما به حسان وجوه نگاه می کنیم و بشر که نگاه می کند و لذت می برد، آن لذتی که حلال است و شارع جلویش را نگرفته است، یک لذتی است که پدر از پسر زیبا می برد، مادر از پسر زیبا می برد، پدر از دختر زیبا می برد، آن طور باشد بله، عیب ندارد، نه نگاه حیوانی اگر لذت پیدا شد، این لذت حیوانی را هر جا که شد باید جلویش را گرفت. و الحمد لله رب العالمین.» ((پایان سخن آیت الله جوادی آملی))

در این جا بد نیست که نگاه حکیمان از جمله ملاصدرا را نسبت به زیبایی‌های مافوق زیبایی‌های جسمی و شهوانی در میان بگذاریم از آن جهت که معنای غزل جناب حافظ بهتر روشن شود و معلوم گردد آن مرد بزرگ در این نوع غزل‌ها به چه چیزی اشاره می‌کند.

ملاصدرا عشق انسانی را به دو نوع حقیقی و مجازی تقسیم می‌کند. متعلق عشق حقیقی را خداوند و صفات و اسماء و افعال الهی می‌داند و بر این اساس عشق حقیقی دارای مراتبی است که از محبت افعال الله شروع می‌شود و به محبت اسماء الله و بالاخره به ذات الله می‌انجامد. اما عشق مجازی انسان‌ها نیز به دو نوع تقسیم می‌شود: یکی عشق مجازی حیوانی و دیگری عشق مجازی انسانی. از نظر ملاصدرا نقش و جایگاه علوم و فنون و آداب حسنه و انواع هنرهای زیبا، در همین تفاوت بین مبدأ عشق مجازی و مبدأ عشق حقیقی نمایان می‌شود.

عشق مجازی حیوانی ریشه در غریزه‌ی شهوانی جنسی دارد و مبدأ آن لذاتی است که بین انسان و حیوان مشترک است و متعلق این نوع عشق ظاهر معشوق و اعضاء بدنی او است و آن از مقتضیات نفس اماره‌ی او است و در این حال قوای عقلانی انسان تحت استیلای قوای حیوانی او قرار می‌گیرند و در نتیجه خیال و وهم بر عقل او سلطه می‌یابند.

اما مبدأ و ریشه‌ی عشق مجازی انسانی، در گوهر حقیقت انسانی است و متعلق چنین عشقی شمائل عاشق است و به تعبیر ملاصدرا: «و یكون اكثر اعجابه بشمائل المعشوق» و بیشترین عامل جذبه‌ی عاشق به جهت «شمائل معشوق» است. در این عشق قوای حیوانی و شهوانی در استخدام قوای عقلانی قرار دارند و عقل بر وهم غلبه دارد و در این عشق، زیبایی‌های شمائلی در مقابل زیبایی‌های شکلی و ظاهری است.

عرفا و حکماء الهی همچون ابن سینا و ملاصدرا، از عشق مجازی انسانی به «عشق عفیف» یا عشق پاک انسانی تعبیر نموده‌اند. ابن سینا توجه به شمائل معشوق را وجه بارز عشق عفیف و در حقیقت وجه تمایز عشق مجازی انسانی از عشق مجازی حیوانی دانسته و می‌گوید: «العشق العفیف الذی یأمر فیه شمائل المعشوق لیس سلطان الشهوة»^[۲] در حالی که باید متوجه بود شمائل چیزی ماوراء اعضاء ظاهری و نگاه شهوانی است، نگاه زیبایی‌شناسانه است و آنچه در عاشق با نظر به معشوق ارضاء می‌شود غریزه‌ی جنسی نیست، حس زیباشناختی و یا همان ذوق هنری عاشق است و در همین رابطه ملاصدرا در حصول و تحقق عشق‌های مجازی انسانی، انواع هنرها و علوم و صنایع و از جمله علوم ریاضی و هندسی را مستقیم یا غیر مستقیم مؤثر می‌داند.

ملاصدرا در رابطه با موضوع فوق می‌فرماید: «أن هذا العشق أعني الالتذاذ الشديد بحسن الصورة الجميلة و المحبة المفرطة لمن وجد فيه الشمائل اللطيفة و تناسب الأعضاء و جودة التركيب لما كان

موجودا على نحو وجود الأمور الطبيعية في نفوس أكثر الأمم من غير تكلف و تصنع فهو لا محالة من جملة الأوضاع الإلهية التي يترتب عليها المصالح و الحكم فلا بد أن يكون مستحسنا محمودا سيما و قد وقع من مباد فاضلة لأجل غايات شريف» [۳] اين عشق - عشق مجازی انسانی- یعنی عشقی همراه با التذاذ شديد به زیبایی صورت جميل و محبت بی‌حدّ به کسی که در او یافت می‌شود شمائل لطیف و تناسب اعضاء و خوش‌ترکیبی که چنین احساسی یک امر طبیعی در اکثر انسان‌ها است و بدین لحاظ از جمله اوضاع الهی است که مصالح و حکمت‌هایی بر آن مترتب است و بنابراین این امری است نیکو و مستحسن زیرا دارای مبادی فاضله و غايات شریفه است و به همین جهت سنخیتی با لذائذ جنسی ندارد.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

[۱] - سوره؛ غذای دم‌خورده را می‌گویند و در روایت داریم: «فِي سُورِ الْمُؤْمِنِ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً» در دم‌خورده‌ی مؤمن درمان ۷۰ درد است.

[۲] - ابن‌سینا، الإشارات و التنبيهات، ج ۳، ص ۳۸۰

[۳] - الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۷، ص: ۱۷۲